

مجاهده فرهنگی

و وضعیت ما

گفتاری از حجت الاسلام
والمسلمین نطافت



بسیج کنیم برای یک اردوی یک روزه، دو روزه، اما برای این یک روز ۵۰ روز بشینیم فکر کنیم. می شود این بچه های جدید الورود را جذب کرد که توی دام شیطان نیفتند، بالاخره انسان است دیگر، کم می آورد، می بیند حجاب را مسخره می کنند، احساس می کند که ما مزوی است، ولی وقتی که ما کنار هم می نشینیم انرژی می گیریم از هم، این طبیعت انسان است. البته اشک و آه خودش به انسان انرژی می دهد.

اگر مخاطب ما شنوا است، حالا باید کار معرفتی کرد، احساس به تنهایی به درد نمی خورد، احساس خوب است، گریه خوب است، سینه زنی خوب است، ولی اگر معرفت نباشد، سرد می شود آدم، نمی ماند. هیئت های حالا سینه زنی شون به جبهه نمی رسد، فقط برای شب عملیات خوب بود، ادامه پیدا نمی کند. آنکه امام زمان را از ما راضی می کند این است که ما با معرفت باشیم. البته روشنفکر بازی هم در نیاوریم، بگویم همه اش مطالعه کنیم، نه، اشک و آه و سوز و... متعادل حرکت کنیم.

و دست آخر اینکه اگر اخلاص داشتیم، پیروزیم. برای اینکه ما هدفمان چیست؟ هدفمان این است که پیام به گوش آنها برسد «ما علیک الا البلاغ» روز قیامت نگوید که به من نگفتند، به قول قرآن: «لپهلك من هلك عن بینة ویحیی من حی عن بینة» آنهایی که جهنمی می شوند بفهمند و جهنمی شوند و آنهایی که می خواهند بهشتی شوند، بفهمند و بهشتی شوند، همان «ادعوا علی بصیره» دعوت بر اساس بصیرت است. لازم نیست همه هم بیایند توی خط، باید بفهمد و برود، غصه این است که نفهمیده می رود در دام دشمن، والا اگر بصیر بود و گفت نمی خواهم که دعوا نداریم «انا هدیناه السبیل» رسالت این است که حجت تمام بشود نه اینکه الزاما بیایند، اگر حجت را تمام کردیم، پیروزیم، اینطوری سر خورده هم نمی شویم. اگر ما انتقاد می کنیم و حرف حق را نمی پذیریم، اینها نشانه کبر است. واقعا ممکن است من در بعضی از زمینه ها تند می روم، ممکن است شما در بعضی موارد تند می روید و اشتباه می کنید، یکدیگر را کامل کنیم.

والسلام علیکم ورحمة الله و برکاته

مجمع مطالعة مرتضی
مشهد مقدس
تلفن تماس: ۹۱۵۵۱۷۷۷۷
www.motalebe.com
info@motalebe.com



تکثیر این جزوه با نام
هر نهاد و تشکیلی
بلامانع است.

استراتژی شیعه، زیارت عاشورا است. دو چیز را زیاد باید معارفش را مرور کرد؛ زیارت عاشورا و دعای مکارم الاخلاق.

با این نشست ها، با این صمیمیت ها، با احسان، با صبر، با مماشات، با مدارا، با سلام کردن، با همین چیزهایی که به نظر ما جزئی است، این عینک ها برداشته می شود. سنت رسول هم این است دیگر، پیامبر چه طور کار می کرد، خوب، ما رو بیاوریم به این روشها! امیرالمؤمنین می فرماید: پیامبر

«طیب دوار بطبه» این اول برای من خوب است، بعد هم برای شما- اولاً طیب مهربان بود، ثانیاً مطب نمی زد، دوار بود، یعنی می چرخید، دنبال مهره می گشت، دنبال آنهایی که آمادگی داشتند تا بذری در دل او بکارند. اگر واقعا ما مذهبی ها، سر در لاک نباشیم. اگر جمع بشویم، هر کدام با یک نفر، نمی شود؟ بعضی از کارها هست آنقدر وقت گیر است، پرده بزن، برو، بیا...! بنشینیم یک کم راحت تر با هم حرف بزنیم.

من گفتم به دوستان، امسال ماه رمضان مشهد، اعتکاف دانشجویی بود، حالا من فرار کرده بودم رفته آنجا که به خودم برسم، باور کنید آن سه روز تبلیغاتی که صورت گرفت. معارفی که رد و بدل شد به اندازه تمام رمضان من بود. ولی توی آن فضا، نه عبایی نه عمامه ای، با هم می نشستیم، با هم غذا می خوردیم، همه هم مذهبی نبودند، طرف می دید کناری اش دارد قرآن می خواند، یکی خوابیده، آن یکی پتو را رویش می اندازد، حلقه های معرفت و گفتگو تشکیل شده بود، آنقدر چیزها منتقل می شد، از برکت چپی؟ از برکت انس؛ آنقدر روایات داریم که «تلاقوا» برنامه ریزی باید داشت برای ملاقات مؤمن، ملاقات کنید یکدیگر را! «تزاووا» زیارت کنید یکدیگر را! بعد در آن روایت دلیل آورده اند گفته اند، وقتی شما مؤمن

را زیارت می کنید، هم «احیاء لقلوبکم» و هم «احیاء لامرنا» یعنی ما وقتی کنار هم می نشینیم و درد دل می کنیم، راهکارها خود به خود پیدا می شود. امر ما اهل بیت، با ارتباطی که شیعیان با هم دارند زنده می شود.

رو بیاوریم به اینها، من نمی گویم راهکارهای دیگر را انجام ندهیم، ولی بینیم چه کاری روی زمین مانده است؟! البته این کارها دیگر به درد آمار هم نمی خورد. یعنی ممکن است خیلی ها هم استقبال نکنند. ما می توانیم نیروهایمان را



اشاره: آنچه می خوانید سخنرانی حجه الاسلام والمسلمین نظافت (استاد حوزه و دانشگاه مشهد مقدس) با موضوع «مجاهده فرهنگی و وضعیت ما» در جلسه ای باحضور جمعی از اعضای مجموعه های مذهبی دانشگاه سیستان و بلوچستان می باشد.

بسم الله الرحمن الرحيم. الهی انطقنی بالهدی. شب های ماه مبارک رمضان دعای افتتاح را که می خوانیم، آخرش این است: «اللهم انا نشکو الیک فقد نبینا و غیبه ولینا و کثره عدونا و قله عددنا و تظاهر الزمان علینا» خدایا با تو درد دل می کنیم و شکایت می کنیم از، از دست دادن پیامبر، دسترسی نداشتن به ولی و امام زمان، از کثرت دشمنان، قلت و کمی یاران و تظاهر زمان بر علیه ما، تظاهر زمان یعنی چه؟ یعنی زمان دست به دست هم داده.

به هر حال، آدمی که با خدا آشناست، با خدا درد دل می کند، جا نمی زند، امیرالمؤمنین فرمود: «لا تستوحشوا فی طریق الهدی لقله اهل (خطبه ۲۰۱)» اگر شک و تردید در مسیری که انتخاب کردی نداری، وحشت نکن چون در مسیر هدایت هستی، در مسیر هدایت، آدم نباید وحشت کند چون معیت امام زمان را همراه خودش دارد. اگر ما کسالت داریم، اگر کم کاریم، اگر شور و نشاط ندارم، اگر پراکنده هستیم، باید برگردیم به خودمان، بینیم عیب از کجاست؟

فرمود: «اذا اراد الله بعبد خیرا بصره عیوب نفسه» خدا اگر خیر کسی را بخواهد، او را با عیوبش آشنا می کند، بصیرت به عیوبش پیدا می کند و آسیب های حرکت های فردی و اجتماعی را شناسایی می کند.

من فکر می کنم مهمترین مشکل ما مشکل معرفت است «ما من حرکه الا و انت فیها محتاج الی معرفه» هیچ حرکتی نیست مگر اینکه تو محتاج به معرفتی، حرکت بدون معرفت خرابکاری در پی دارد، تداوم ندارد. الان می آیدم این جمله از سوره یوسف نوشته شده بود: «قل انما ادعوا الی الله علی بصیره انا و من اتبعنی» ای پیامبر بگو دعوت من بر اساس بصیرت است، هم من و هم تابعانم. حرکت هایی که بر اساس موج است و یا احساسی است، تداوم

امیر المؤمنین می فرماید: پیامبر «طیب دوار بطبه» این اول برای من خوب است، بعد هم برای شما - اولاً طیب مهربان بود، ثانیاً مطب نمی زد، دوار بود، یعنی می چرخید، دنبال مهره می گشت.

ضمیمه کنم و پیوند دهم. «اصلاح ذات البین» آنهایی که اختلاف دارند را با هم آشتی بدهم. «افشاء العارفه» خوبی ها را پخش کنم، بدیها را نگویم، عیبهای دیگران را بپوشانم. نرم خو باشم، متواضع باشم، سبقت بگیرم به فضیلت، سرزنش نکنم دوستم را، حالا یک کسی یک کاری کرده،

خراب کرده، نباید سرزنش کرد، باید لطیف برخورد کرد.

چند تا نکته را در پایان عرض بکنم خدمتان، ما هم باید معرفت پیدا کنیم به اهداف و هم روشها و هم مخاطب، مخاطب شناسی خیلی مهم است، مخاطبهای ما انسانند، مثل یک تکه چوب نیستند که بشود آنها را تراش داد. فرمول چیست؟ انسان باید معرفت پیدا بکند، محبت کند، بعد تمرین کند، اینها مسائلی است که هم برای خودمان باید طی شود و هم برای مخاطبمان، تدریج می خواهد، کار فرهنگی پیچیدگی ها و چالش هایش همین است، پیچیدگی کار فرهنگی به پیچیدگی انسان بر می گردد. یک تعبیری هست آخر سوره فتح، می گوید: «محمد رسول الله و الذین معه اشداء علی الکفار رحماء بینهم» با کفار شدید و با دوستان مهربانند، بعد می گوید «ذلک مثلهم فی التوراه و الانجیل کرر» این خیلی زیباست. برای پیامبر و یارانش در تورات و انجیل مثل زده شده است. مثل چی؟ اینها مثل زراعت اند «خرج شطئه فآزره فاستغلظ فاستوی علی سوقه» یک دانه ای که در دل زمین می کاریم، باید آبیاری کنیم، صبر کنیم تا ریشه بدواند، دل زمین را بشکافد «اخرج شطئه» جوانه بزند، باز هم باید صبر کرد، مدارا کرد، آبیاری کرد، کود داد «فآزره فاستغلظ» قوی تر می شود و غلظت می یابد «فاستوی علی سوقه» دیگر مثل یک نخل تنومند می شود، روی پای خودش می ایستد، این مراحل ایمان است. یک جایی یک چیزی گفتیم، تمام شد رفت؟! نمی شود، تکرار می خواهد، یادآوری می خواهد، مرور می خواهد، صبر می خواهد، مخاطبمان را باید بشناسیم، این ویژگی عمومی همه مخاطب هاست، ویژگی انسان است.

یک دسته بندی دیگری هم مخاطب ها دارند، بعضی ها کردند، خدا در قرآن به پیامبر فرموده: «انک لا تسمع الصم الدعاء اذا ولو مدبرین» ای پیامبر تو خیلی قدرت داری ولی توی گوش آدم کر نمی توانی حرف فرو کنی. کر اگر رویش به طرف ما باشد، با علائم می توانیم با او ارتباط برقرار کنیم، کر است پشتش هم به ماست، خوب نمی شود کار کرد، حالا شما همایش بگذار، نشریه داشته باش، پرده بنویس، نمی بیند اصلاً پرده های ما را، نمی شنود صداهای ما را! اینها یک رویکرد دیگری می خواهد. اگر آدم بتواند این سمعک را از گوش اینها بردارد، این عینک بدینی را بردارد، کار خودش را کرده است. جمعی از مخاطب های ما اینطوری اند، تقصیر خودش هم نیست، در اثر تبلیغات یا عملکرد اشتباه یا هر چیز دیگری بالاخره بدبین است.

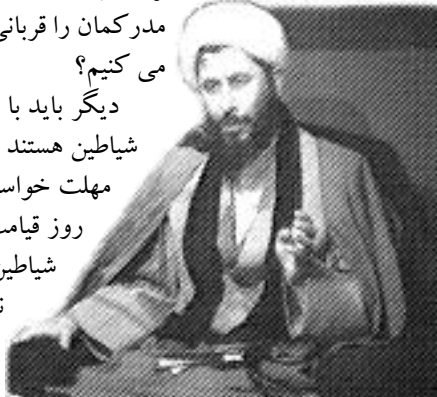
ندارد. خستگی ما، وازدگی ما، تداوم نداشتن کارهای ما، اینها ناشی از چیست؟ آیا به این بر نمی گردد که ما معرفت نداریم؟ اگر ما معرفت پیدا کنیم و بعد از معرفت، هدفمان را که قرب الی الله است، بندگی خداست، بهشتی شدن است، به درستی انتخاب کنیم، خوب، پس باید حرکت کرد. به محض انتخاب که آدم به آن هدف نمی رسد.

تا حرکت شروع بشود، درگیری شروع می شود. مجاهده و مبارزه در راه خدا کار مؤمن است. بدون درگیری، آدم به جایی نمی رسد، باید اهل مجاهده بود، باید اهل مبارزه بود. با چه کسی باید مبارزه کنیم تا به هدفمان برسیم؟ اول باید با نفس مبارزه کرد، نفس اماره، بزرگترین مزاحم و دشمن در راه رسیدن به هدف. اگر خواستیم با نفس عماره مبارزه کنیم باید به جنگ عادت ها برویم و عادت ها را از بین ببریم، نباید عادت های زندگی بکنیم. فرمود «یها لناس تولوا من انفسکم تأدیبهها» خودتان متولی تأدیب و خودسازی خودتان شوید «واعدلوا عن ضراوه عاداتها (قصار ۳۵۹)» نستان را از عادت ها بر گردانید. اگر می خواهیم با نفس عماره مبارزه کنیم پس باید ضعف هایمان را شناسایی کنیم. با ضعف هایمان مبارزه کنیم، با سستی هایمان مبارزه کنیم. نفس آدمی راحت طلب است، تنبل است، فرمود «لنفس کالنعامة» نفس آدمی مثل شتر مرغ است یعنی نمی خواهد زیر بار برود، از زیر کار شانه خالی می کند، توجیه می کند، راحت طلب است، شتر مرغ را اگر بگویی بار بردار! می گوید مرغ که بار بر نمی دارد و اگر بگویی که پیر می گوید شتر که نمی پرد!

باید باغفلت هایمان مبارزه کنیم، با فراموشی هایمان مبارزه کنیم، با دنیا طلبی هایمان مبارزه کنیم؛ این دنیا که مزمت شده است چیست؟ غیر از این است که من پول را بخوام ولی نه برای هدفم، غیر از این است که مدرک را بخوام نه برای هدف، غیر از این است که من علم و شهرت را بخوام نه برای مولایم، هر چیزی منهای خدا می شود دنیا. «بل تؤثرن حیاة الدنیا» انتخاب کردیم یانه؟ می گوید که شما زندگی دنیا را برگزیدید، کدام را برگزیدیم؟ سر دو راهی که گیر می کنیم اگر قرار است که خدا را، ولیمان، امام زمان را فراموش کنیم، حرکت به سمت او را قربانی کنیم یا دنیايمان را قربانی کنیم!

مدرکمان را قربانی کنیم یا نمره ای را قربانی کنیم، کدام را قربانی می کنیم؟

دیگر باید با چه مجاهده کرد؟ توی دنیای آزادی هستیم که شیاطین هستند و خدا دست شیاطین را باز گذاشته است. شیطان مهلت خواست از خدا، گفت: «اندرنی الی یوم یبعثون» تا روز قیامت به من مهلت بده و خدا مهلت داد. و این شیاطین لشکری هستند، قرآن می فرماید: شما آنها را نمی بینید ولی آنها شما را می بینند (اعراف ۲۷). هم آدم هایی هستند که فریب شیطان را خورده اند و مهره شیطانند و هم جنیهایی هستند که ما





اینها را نمی بینیم ولی در گوشت و پوست ما نفوذ می کنند، وسوسه می کنند، آنقدر خطر است که می فرماید: «قل اعوذ برب الناس... من شر الوسواس الخناس الذی یوسوس فی صدور الناس» وسوسه می کند، آدم تحت تأثیر قرار می گیرد.

از چه راهی شیطان وارد می شود؟ در یکی از دعاهای صحیفه سجادیه می فرماید: «یتعرض لنا بالشهوات و ینصب لنا بالشبهات (دعای ۲۵)» یا در زمینه های فکری وارد می شود، شبهه وارد می کند، شک ایجاد می کند، آدم مردد می شود و یا از راه

شهوات وارد می شود. شهوت هم فقط شهوت جنسی نیست «زین للناس حب الشهوات من الناس والبنین والقناطر المقنطره من الذهب والفضه... (آل عمران ۱۴)» مزین شده برای انسان محبت شهوات نه خود شهوات، زیبا جلوه می کند ولی واقعی نیست، شیطان زیبا جلوه می دهد جنس مخالف را، فرزندان را، اسب های نشان دار را، اسب نشان دار یعنی ماشین خوب داشتن، امکانات را خواستن، زندگی مرفه را خواستن.

شیطان از چه راهی وارد می شود؟ از راه کبر، چون خودش هم بوسیله کبرش شکست خورده، عبادات ۶۰۰۰ ساله اش را با کبرش از دست داده، کسی با عبادت به جایی نمی رسد چون اگر قرار بود برسد او ۶۰۰۰ سال خدا را عبادت کرد. امیر المؤمنین می فرماید: مواظب باشید شیطان، شما را به درد خودش مبتلا نکند. یک نگاهی بکنیم ببینیم آیا متکبر نیستیم؟ آیا

خودمان را از یکدیگر بالاتر نمی گیریم؟ آیا تواضع در برابر یکدیگر داریم؟ آیا حقوق یکدیگر را ادا می کنیم؟ در نامه ۳۱ نهج البلاغه داریم: تو در برابر برادر دینی ات باید طوری باشی «کانک له عبد» گویا تو بنده او هستی یعنی تا این حد آدم تواضع دارد.

شیطان دیگر از چه راهی وارد می شود؟ از تفرقه، «انما یرید

را تبدیل به دوستی کن، «من حسد اهل البغی الموده» اگر آنها به من حسادت دارند حسادت آنها را تبدیل به دوستی کن «من ظنه اهل الصلاح الثقه» اگر آدم های خوب به من بدین هستند، آنها را به من مطمئن کن «من عداوه الادنین الولایه» دشمنی دوستانم را تبدیل به دوستی کن، نزدیکانم را اگر به من ستم می کنند آنها را تبدیل به نیکی کن، نزدیکانم اگر مرا خوار می کنند آنها را تبدیل به نصرت کن، آنها را به ظاهر با من دوستند، این دوستی را تصحیح کن، واقعی باشد. حالا چرا امام سجاد (ع) چنین می گوید؟ او که بند این حرفها نیست، می خواهد محبوب باشد یا نباشد؟!

وقتی درگیری هست، تعارض هست، وقتی حسادت هست، نیروها خنثی می شود، انرژی هایمان هدر

می رود. می فرماید:

خدایا نقطه ضعف هایمان را اینگونه بر طرف کن، نقطه ضعف های ما چیست؟ اگر کسی به من خیانت کرد، من خیر خواهم باشم، اگر کسی از من قهر کرد، من به خیر خواهی پاداشش بدهم، اگر کسی من را محروم کرد - گفتم آقا جزوه ات را بده، پول بده... و نداد - من انتقام نگیرم و به عکس عمل کنم. اگر با من قطع کرده است، من با او وصل داشته باشم، اگر غیبت من را کرده است، کمک کن که من پشت سرش خوبی هایم را بگویم، خدایا به من زیور صالحان و لباس زینت متقین را ببوشان! این چیست؟ «بسط العدل» من دنبال گسترش عدالت باشم. «کظم الغیظ» خشمم را فرو ببرم. «اطفاء النائرة» هر جا اختلافی می بینم، آتش اختلاف را خاموش کنم. «ضمن اهل الفرقة» آنها را که می بینم دارند می برند و جدا می شوند آنها را

اگر اخلاص داشته باشیم، ایثار داریم نه پاداش می خواهیم و نه تشکر.

حرکت هایی که بر اساس موج است و یا احساسی است، تداوم ندارد. خستگی ما، وازدگی ما، تداوم نداشتن کارهای ما، اینها ناشی از چیست؟ آیا به این بر نمی گردد که ما معرفت نداریم؟

دارم، شما را به خدا نگاه کنید، وضعیت ما جنگی است؟ «حرب لمن حاربکم» یعنی من و همسر و خانواده ام، وضعیت جنگی بگیریم. در وضعیت جنگی هم می شود درس خواند. روزها غواصی، می دانید شنا خیلی سخت است، آدم خسته می شود آن هم در رود کارون بعد که تمام می شد، دعا می خواندند، مناجات می خواندند، حالتی داشتند، کجا ساکن بودند؟ مرغداری! بعد هم که کارهاشون تمام می شد، بچه های محصل، فانوس بر می داشتند، دور هم می نشستند، تازه مطالعه شروع می شد! همین آدم نماز شب هم بلند می شد، همین آدم بین الطلوعین هم نمی خوابید. خدا رحمت کند یک جوانی بود، ۱۶ سال داشت، روح های بزرگ در این جسم های کوچک! من یادم هست موقع خواب نمی رفت پتو بردارد، صبر می کرد که اگر پتو قرار است به کسی نرسد، به او نرسد، اگر پتوی کهنه خاکی هست، مال این باشد. به هیکل و سواد نیست.

در زیارت عاشورا می خوانیم: «سلم لمن سالمکم» یعنی آقا من با تو و با هر کسی که با تو در سلم باشد در سلم هستم، یعنی معیار آشتی ما چیست؟ حسینی هست یا نه، تمام. اگر اینطوری نگاه کنیم، در دانشگاه تنها نیستیم، خیلی ها هستند، حالا یکی کاکلش بیرونه، یکی فلان جا دوست دختر داره، باشه، به مرز محاربه با حسین نرسیده، چون نرسیده، تو باید او را دوست داشته باشی و تو با اخمت و با طردی که می کنی، او را می اندازی در خط محاربه، دشمن او را شکار می کنه، او از ماست. «حرب لمن حاربکم» یعنی چه؟ یعنی هر که بنای محاربه دارد ولو تحویل بگیرد، من با او سر سازگاری ندارم. بقیه مضامین را مراجعه کنید:

«اتقرب الی الله بموالاةکم و موالاه ولیکم» من به خدا نزدیک می شوم با دوستی شما و دوستی دوست شما؛ حالا یک پیشنهادی دارم، عمل نکرده، همین است دیگر، سلیقه ها است، اصل چیست؟ اصل این است که از هم پراکنده نشویم، از هم جدا نشویم، نمی شود که از هم ببریم.

همین مضامین در دعای مکارم است، الله اکبر! چه گنجینه هایی داریم ما، بخوانید دعای مکارم را! ببینید امامی که از کمک فرشتگان آزاد است، (مثل فاطمه (س) که بجز خدا به کسی اعتنایی ندارد، چه طور رو می اندازد در راه خدا! در خانه انصار و مهاجرین می رود، ناز می کشد، تقاضا می کنه!) اما سجاد (ع) هم همین طور، از خلق خدا یا «بدلنی من بغيه اهل الشنسان المحبه» خدایا اگر دشمنی دشمنی اند، دشمنی آنان با من

**در مبارزه نمی شود
مثل آمد، آرام آرام راه
رفت و همینطور
سوت زد و یک
تسبیحی چرخاند!
دشمن دارد می آید،
می زند جلو می رود،
زمان خیلی مهم است.
«سارعوا سابقوا» از
یکدیگر سبقت بگیرید!**

**احساس خوب است، گریه خوب
است، سینه زنی خوب است، ولی اگر
معرفت نباشد، سرد می شود آدم،
نمی ماند. هیئت های حالا سینه
زنی شون به جبهه نمی رسد، فقط
برای شب عملیات خوب بود، ادامه
پیدا نمی کند.**

الشیطان ان یوقع بینکم العداوه والبغضاء (مانده ۹۱)» این طرح شیطان است، شیطان قوی است ولی خدا طرح شیطان را برای ما لو داده است، چرا استفاده نمی کنیم؟ می گوید شیطان می خواهد بین شما دشمنی بیاندازد، جدا کند شما را! باز در نهج البلاغه داریم که فرمود: گوسفندی که از گله جدا می شود، طعمه گرگ است، یعنی شیطان اول آدم را از دوستان خودش جدا می کند بعد گام به گام او را منحرف می کند.

شیطان چه کار می کند؟ ضد ارزش ها را ترویج می دهند، آرام آرام عادی می شود برای ما، آرام آرام خودمان هم به رنگ آنها در می آییم، اینطور نیست که بگویید کلاه خودت را بگیر باد نبره! رها نمی کنند مارا.

پس باید مبارزه کرد با نفس و شیطان و این مجموعه ها که گفتم، حالا این مجاهده سه بعد دارد: بعد قلب، بعد زبان و بعد عمل. در نهج البلاغه داریم که امیر المؤمنین فرمود: در مبارزه در راه خدا اولین مرحله ای که آدم شکست می خورد عقب نشینی می کنه، مبارزه با دست است، در عمل کردن، عمل نمی کنه! با فعالیتش با توانائی هایی که دارد، در راه خدا کار نمی کنه. اگر آدم در این مرحله شکست خورد، عقب نشینی کرد، فرمود: «ثم بالستکم» دیگر زبان از کار می افتد، دیگر در راه خدا آدم عرضه ندارد، جسارت ندارد که حرف حق را بزند، خسته می شود. توجیه می کنه. بعد فرمود: «ثم بقلوبکم» آخرین شکست، شکست قلب است یعنی ایمان. ایمان، گوهری است که آدم در دل دارد به شهادت آیه ۱۴ سوره حجرات که می گوید: «قلت الا عراب ءامنا» عربها و بادیه نشین ها آمدند پیش پیامبر گفتند ما ایمان آوردیم «قل لم تؤمنوا» بگو شما ایمان نیاوردید «و لکن قولوا اسلمنا» بگویید ما اسلام آوردیم «ولما یدخل الایمان فی قلوبکم» ایمان هنوز در دلتان وارد نشده است. حالا این ایمان که وارد شد در دل، چه کار کنیم که شیطان نتواند از ما بگیرد؟ ما را هلاک نکند؟ باید برایش چتر امنیتی درست کرد. چگونه؟ وقتی انسان با زبانش در راه خدا مبارزه می کنه، از دعوت به خیر کوتاهی نمی کنه، از دعوت به الفت و وحدت کوتاهی نمی کنه، این چتری می شود برای گوهر ایمان درون دل و شیطان اگر تلاشی خواهد بکند ابتدا باید به زبان من حمله کند تا بتواند به قلب من حمله کند.



یک جملاتی هست در نهج البلاغه که به نظر من باید همه بچه ها و همه تشکل هایی که فعالیت می کنند بنویسند و جلوی چشمشان قرار بدهند: ابی جحیفه می گوید شنیدم که امیر المؤمنین می گفت: «اول ما تغلبون علیه» اولین مرحله ای که شما شکست می خورید «من الجهاد» از مبارزه «جهاد بایدیم» جهاد با دست است، دست نماد عمل است، فعالیت است «ثم خورید «ثم یقلوبکم» او جلو می آید، رها نمی کند، نتیجه اش چه می شود؟ فرمود: «فمن لم یعرف بقلبه معروفا» کار به جایی می رسد که آدم دیگر معروف ها را نمی شناسد، ارزش ها توی چشمش عوض می شود. این مسئولیتی که الان ۱۸۰ درجه تغییر کرده اند، اینها به تدریج منحرف شدند، فکرش را هم نمی کردند که کارشان به اینجا بکشد، الان هم حس نمی کنند. معروف توی چشم آدم می شود منکر و منکر می شود معروف، می گوید: «فمن لم یعرف بقلبه معروفا و لم ینکر منکرا» دیگر منکرها را منکر نمی داند، برایش عادی شده است «قلب» منقلب نمی شود، زیر و رو می شود، فطرتش از دست می رود «جعل اعلاه اسفله» این آدم همه چیزش را از دست می دهد. پس این جور نیست که ما بگوییم ما نمازمان را بخوانیم، درسمان را بخوانیم، دیگر ایمان مان باقی می ماند، بله یک راه هجوم شیطان این است که می گوید تنبلی کن، درس نخوان! تنها راه که این نیست. ما که از بچه های جبهه بالاتر نیستیم، اونهایی که بعد از جنگ گفتند برویم دیگر عقب ماندگی را جبران کنیم! (ببینید، آدم یک وقت می رود به طرف جنگ، یک وقت مرگ می آید سراغ او. امیر المؤمنین یک جمله قشنگی در نهج البلاغه دارد، می گوید: برای من فرقی نمی کند، من به سراغ مرگ بروم یا مرگ به سراغ من بیاید. آدم وقتی دارد می رود جنگ، دیگر دل کنده اما وقتی بر می گردد چی؟ دیگر رو کرده به دنیا، اینجاست که شکست آدم شروع می شود.) آنهایی که از ارونند گذشتند، آنهایی که عزیزان خودشان را روی دست خودشان حمل کردند، آنهایی که جسد تکه تکه عزیزانشان را جمع کردند، فراموش کردند! چون رفت به دنبال زندگی شخصی اش، گفت دیگه حالا باید جبران کنم! فکر کرد دیگر تمام شد! نه، تمامی ندارد، تا نفس داریم، تا قلبمان می زند، تا آخرین لحظات شیطان طمع دارد. مبارزه در راه خدا در سه بعد، این سه بعد را نباید فراموش بکنیم؛ اول باید قلب را پاک کرد، کینه ها، حسادت ها، محبت دنیا، ترسها، اینها مبارزه می خواهد در حوزه

می فرماید: «افضل الاعمال انتظار الفرج» انتظار عمل است، حال نیست، یاد گرفتیم که (از گوشه پنجره نگاه کنیم ببینیم کی می آید!!) انتظار این است!؟

اینها آدمهای خشنی هستند. سردارهای لطیف و مهربانی که ما فقط چهره خشن آنها را بد نشان دادیم، از چفیه فرار می کند. حالا لزومی دارد که همه تشکلهای بسیج باشند؟ باید بسیج باشد که یک عده ای بیایند بروند بسیج ولی آنکه بدبین است چی؟ من بسیجی بروم یک تشکل دیگری راه بیاندازم تا بیایند اینجا. فاصله انداختند بین ما.

ما بد نشان دادیم سردارهای جبهه را، مظلومترین بچه ها، مؤدبترین بچه ها، مهربانترین بچه ها سردارهای جبهه بودند.

اخلاص اگر باشد ایثار هست، قرآن می گوید: «انما نطعمکم لوجه الله لا نرید منکم جزاء ولا شکورا (انسان ۹-۱۰)» داستان این اطعام را شما می دانید؛ روزه گرفته بودند، افطاریشان را دادند، بخاطر خداست، علامت اینکه بخاطر خداست چیست؟ «لا نرید منکم...» از شما پاداش و تشکر نمی خواهیم. خوب، فلان مسؤول از من تشکر نکرده، تحویل نمی گیرد، مگر من برای او کار می کنم؟ اگر تشکر نمی کند، نکند، اینجوری خالص می شویم. اگر اخلاص داشته باشیم، ایثار داریم نه پاداش می خواهیم و نه تشکر. عجیبه! ما همان یاران علی هستیم! یک بخش هایی از نهج البلاغه مربوط به درگیری های علی (ع) با یارانش است، یاران سست! یک جا می گوید کاش معاویه با من صراف می کند صراف می دانید یعنی مثلاً ریال را با مقداری دلار عوض کنیم. می گوید کاش ده تا از یارهای من را بگیرد و یکی از یاران خودش را به من بدهد که آنها در باطل خودشان استقامت بیشتری دارند. حالا یکی از آن قسمت ها این است، می فرماید: «ما فرق بینکم الا خبث السرائر» چیزی عامل جدایی شما نشده مگر سریره خبیث، وقتی باطن بد است آدم نمی تواند دوستش را تحمل کند، «سوءالضماثر» علامتش چیست؟ «لا توازرون» این از وزر است، وزر یعنی بار، می گوید: دنبال این نیستی که بار از روی دوش رفیقت برداری، می خواهی بار بگذاری! خوب بابا! اگر من می خواهم درس بخوانم، آن هم می خواهد درس بخواند، حالا اگر این بار سنگین را همه باهم برداریم، آن از درش می ماند؟! «لا تناصحون» خیر یکدیگر را نمی خواهید، «لا تباذلون» به هم بذل نمی کنید، محبت نمی کنید. «لا توادون» اظهار محبت به هم نمی کنید. (خطبه ۱۱۳)

خلاصه من اعتقاد این است، استراتژی شیعه، زیارت عاشورا است. دو چیز را زیاد باید معارفش را مرور کرد؛ زیارت عاشورا و دعای مکارم الاخلاق. بگذارید، شرح و تفسیر زیارت عاشورا را، تفسیر هم نمی خواهد، همان ترجمه هم کافیه. چه می گوئیم؟ مگر نمی گوئیم «سلم لمن سالکم حرب لمن حاربکم»؟ این «حرب لمن حاربکم» یعنی من وضعیت جنگی

کمترین امکانات بیشترین بهره
وری را داشتند.

سرعت و سبقت: در
مبارزه نمی شود شل آمد، آرام
آرام راه رفت و همینطور سوت
زد و یک تسییحی چرخاند!
دشمن دارد می آید، می زند
جلو می رود، زمان خیلی مهم
است. «سارعوا سابقوا» از
یکدیگر سبقت بگیرید! چه

**در نهج البلاغه می خوانیم که خداوند
برای متقی، بعد از ریختن مصیبتها بر
سرش، آنها را بر طرف می کند و بعد
از نزدیک شدن شدائد آنها را بر طرف
می کند، مقاومت می خواهد.**

طور داریم عمل می کنیم ما؟ ناز می آوریم، تو این کار را انجام بده! نه، خودت انجام بده؟! آیا
جبهه نبرد این طوری بوده؟ یا دعوا می کردند که من می خواهم بروم روی مین؟! خدا شاهد
است از خواب بیدار می شدم، می دیدیم همه پوتینها واکس زده شده، کی واکس زده؟ نمی
دانیم. لباسها نیست کجاست؟! لباسها همه شسته شده روی طنابه. کیه؟ معلوم نیست! در گمنامی
و وبی نشانی! (گریه استاد).

در کردستان عراق خدا شاهد است، یادم نمی رود، شش هفت روز یکسره برف می آمد،
جای که می خوابیدیم همیشه خیس بود، توی چادر! شما فکرش را بکنید. بخاری چادر هم از
این بخاریهای کندهای بود، حالا می خواهد با کنده این جا را گرم نگه دارد، کنده ها خیس
است. جوانی بود، الله اکبر! من حالا می فهمم یعنی چه؟ روزها همیشه کنده جمع می کرد. هر
موقع از خواب بیدار می شدم می دیدم که دارد پوف می کند، یکی یکی کندهها را به ترتیب
چیده، خشک شده؟ نیمه خشکه؟ نامش را حتی یاد نگرفتم! اصلا نرفتم احوالش را پرسیم، تو
کی هستی؟ یک عده ای رفیق بودیم دور هم!

اخلاص چیز دیگر است، نداریم، مشکل ماها این است. می گویند اعتراف بد است ولی
خوب، من دفعه اول که رفتم جبهه، ۱۶، ۱۵ ساله بودم. یک پسر عمه ای داشتیم، خدا بیامرز. من
یادم نمی رود، فرماندهان به من گفت بیا برو قسمت بیسیم، هر چی می گفت من حوصله
نداشتم، گوش ما را گرفت و برد، من بلند شدم آمدم، گفتم من می خواهم تک تیرانداز باشم،
آرتیست بازی! خدا شاهد است، الان می بینم که آن گناه من است باید استغفار کنم از آن. این
پسر عمه ما، گفتند برو بهداری! رفت، اخوی ما نقل می کرد آنقدر این کارتنهای دارو را روی
پشتش حمل کرده بود که رنگ لباسش عوض شده بود!

برگردیم ببینیم ما در کارهایی که انجام می دهیم، کی دارد بر ما حکومت می کند؟ شکل
کار فریب ندهد ما را؟ باطن کار اخلاص است، اگر اخلاص باشد دیگر نام مطرح نیست، بسیج
باشد یا کانون باشد، این و آن ندارد. همه ما بسیجی هستیم، ولی لازم هم نیست همیشه نام بسیج
هم باشد، خوب بابا! وقتی این نسل متفر است از بسیج، او را به بسیجی بدینش کرده اند، گفتند

قلب.

زبان؛ آیه ای است که «و من احسن قولا ممن دعا الى الله و عمل صالحا و قال اننى من
المسلمين(فصلت۳۳)» می گوید: چه سخنی بهتر از آن سخنی که دعوت به سوی خدا می کند
و البته «عمل صالحا» فقط حرف نمی زند، عمل صالح هم دارد «و قال اننى من المسلمين»
خدایا تسلیم هستم، من وظیفه ام است که دعوت کنم. این مجاهده در سه بعد است و در سه
حوزه است، چون دین سه تا حوزه دارد:

حوزه رابطه با نفس، با شهوات، با غضب، همین نکاتی
که گفته شد، رابطه ای که با آدمها داریم، رابطه ای که با
امکانات داریم، با غذا، با لباس، با محیط زیست، با حیواناتی
که برخورد داریم.

دین آمده است که روابط ما را در این سه حوزه
تنظیم کند و تنظیم شدن این روابط نیاز به مجاهده دارد. پس
من نمی توانم بی تفاوت باشم نسبت به سر نوشت آدمها،
وقتی که امیرالمؤمنین در نهج البلاغه دارد که «انکم
مسؤولون حتی عن البقاع والهائم (خطبه ۱۶۷)» شما حتی
نسبت به زمین، حتی نسبت به حیوانات مسؤولید. این (حتی)
که می گوید، یعنی غایتش است، وقتی در برابر اینها وظیفه
داریم، در برابر آدمها مسؤول نیستیم؟ بگذاریم توی
شهوات خودشان بلولند؟ توی زندگی حیوانی بلولند؟ با
فقرشان دست و پنجه نرم کنند و به خاطر فقر تن بدهند به
پستی و ذلت و خود فروشی؟ جوانها، جوانهای شیعه معتاد
باشند؟ بی تفاوت باشیم، بگوییم که من بروم مدرکم را
بگیرم؟! من هم بینم کجا بهتر پاکت می دهند؟! خوب اینکه
بی معنی می شود. خدا و خرما را آدم اگر با هم بخواد با
هم جمع کند، اینکه همه هستند!

اما اگر من می گویم: کاش من بودم روز عاشورا، اگر

می گویم: کجایید ای شهیدان خدایی؟ بلا جوان دشت کربلایی، من بلا جوهرم خودم؟ یا
لقلقه زبان است؟ می گویند یک کسی شنیده بود که اباعبدالله فرموده بود: من اصحابی با وفاتر
از اصحاب خودم سراغ ندارم. برایش سنگین آمد، گفت خب، مگر آنها تحفه بودند، ما هم
هستیم دیگر! «یا لیتنا کنا معکم» کاش ما با شما بودیم! شب خوابید و خواب دید که روز
عاشورا است و جزء سپاهیان امام حسین (ع) است، می دانید ظهر عاشورا حضرت نماز خوف
خواندند - نماز خوف به این صورت است که عده ای نماز می خوانند و عده ای مراقب هستند -
عده ای آمدند جلوی حضرت و یارانشان ایستادند سپر شدند، حضرت به این شخصی که ادعا

در نهج البلاغه

داریم که امیر

المؤمنین فرمود: در

مبارزه در راه خدا

اولین مرحله ای که

آدم شکست می

خورد و عقب نشینی

می کند، مبارزه با

دست است، در عمل

کردن، عمل نمی کند!

اگر خواستیم با نفس اماره مبارزه کنیم باید به جنگ عادت ها برویم و عادت ها را از بین ببریم، نباید عادت‌های زندگی بکنیم.

داشت گفتند برو جلو بایست و رفت ایستاد که سپر امام باشد. یک وقت دید تیر دارد می آید، تا تیر نزدیک شد خودش را کنار کشید، نگاه کرد دید، تیر خورد به امام. خیلی بد شد! با خود گفت: این دفعه دقت می کنم، محکم ایستاد و پاهایش را محکم کرد، تیر آمد، تا نزدیک شد باز همانطور و کنار کشید، دو سه بار تکرار شد، دید نه بابا! بیدار شد، شرمنده شد. ادعا نباید کرد!

انتظار فرج این است که صبح های جمعه دعای ندبه بخوانیم و گریه کنیم. البته گریه خوب است، می فرماید: «افضل الاعمال انتظار الفرج» انتظار عمل است، حال

نیست، یاد گرفتیم که (از گوشه پنجره نگاه کنیم ببینیم کی می آید!!) انتظار این است؟! آدم وقتی مهمان دعوت کرده، می نشیند تا بیاید؟! یا وقتی که سفره آماده است منتظری؟! من که کاری نکردم، منتظر نیستم. خود من گاهی اوقات آرزو می کنم که مهمان یک ربع دیرتر بیاید چون نان نگرفتم هنوز. چه طور آدم می گوید بیا! در سوره بقره داریم که «الم تر الی الماء من بنی اسرائیل من بعد موسی...» می گوید ای پیامبر نگاه کن به قومی از بنی اسرائیل، بعد از موسی که به پیامبرشان آمدند و گفتند «ابعث لنا ملکا» برای ما پادشاهی تعیین کن، ما می خواهیم بجنگیم، گفت: خوب، اگر جنگ واجب شد و شما نجنگید چی؟ گفتند: «ما لنا» چرا نجنگیم؟ «ان لاقاتل فی سبیل الله قد اخرجنا من دیارنا و ابناءنا...» دشمن بر شهر هایمان مسلط شده و بین ما و فرزندانمان جدایی انداخته، چرا نجنگیم؟ «فلما کتب علیهم القتال» جنگ که واجب شد، پشت کردند. فرمانده که تعیین شد با اینکه خودشان تقاضا داشتند، گفتند چرا او فرمانده باشد؟ «انی یکون له الملک علینا» چرا او بر ما ملک داشته باشد؟ «و لم یؤت سعه فی المال» او که پولدار نیست! معلوم می شود، هر کسی فکر می کرده که می خواهند او را فرمانده بگذارند! عقده ریاست داشتن، آنجا بر ملا شد. خلاصه آنهایی که زیر بار فرماندهی او رفتند و با او حرکت کردند، به ایشان گفت: توی این مسیر که داریم می رویم، می رسیم به نهر آبی؛ هر کس از من است نباید بنوشد «فمن شرب منه» هر کی بنوشد «فلیس منی» از من نیست، حالا شما تصور کنید یک مسیر طولانی را بدون آب بروید، خسته، رسیده سر نهر آب، چگونه خودش را آدم کنترل کند؟ برای ما پیش نیامده است من توی میدان نبرد دیدم، گرچه صحنه های زیبایی دارد ولی صحنه های اینطوری هم دارد، سر آب دعوا می کردند. کسی که خودش را در غیر میدان نبرد نساخته و کرکری می خواند، طبیعتاً کم می آورد. بعد می گوید: «شرب منه الا قلیلا» حالا اینها که باز حرف گوش کردند و آمدند، موقع جنگ که شد گفتند «لا طاقه لنا» طاقت نداریم، اینجاست که دارد: «ربنا افرغ علینا صبرا» خدایا تو به ما صبر بده «ثبت اقدامنا» به ما ثبات بده «وانصرنا علی القوم الکافرین» (بقره ۲۵۰) «خلاصه، ادعا که کردی آزمایش شروع می شود، یک آیه ای هست در قرآن که «مستهم البأساء و الضراء و زلزلا حتی

یقول الرسول والذین معه متی نصرالله» (بقره ۲۱۴) «آنقدر به رنج و مصیبت افتادند تا که خود پیامبر و یارانش همه گفتند: خدایا یاری تو کی می رسد؟ «الا ان نصر الله قریب» نصر نزدیک است ولی آدم تا این مرحله باید پیش برود. در نهج البلاغه می خوانیم که خداوند برای متقی، بعد از ریختن مصیبتها بر سرش، آنها را بر طرف می کند و بعد از نزدیک شدن شادان آنها را بر طرف می کند، مقاومت می خواهد.

مجاهده حالا ابزارش چیست؟ «جاهدوا باموالکم و انفسکم و السننکم...» در بستر شهادت، امیر المؤمنین فرمود: در راه خدا با مالت مجاهده کن. در قرآن آمده است که آمدند پیش پیامبر که به ما اسب بده، تا برویم بجنگیم. فرمود: نداریم. گریه کردند و رفتند. (نیز بر کسانی که به نزد تو آمدند که رهسپارشان کنی، گفתי چیزی ندارم که شما را بر آن سوار کنم، بر گشتند و چشمانشان لبریز از اشک بود از اندوه اینکه چرا چیزی ندارند که انفاق کنند. توبه ۹۲) حالا ما می گوئیم، بودجه بیاید، نازمان راهم بخرند، برای یک ساعت کار هم بزنند، آخه این همه پول خرج می شود، ما هم یک کار دانشجویی داشته باشیم! خوب، باشد پول بدهند بد نیست ولی اگر پول ندهند چی؟ کار را به زمین می گذاریم؟

«جاهدوا باموالکم و انفسکم و السننکم...» جالب است در ترتیبش هم می گوید: زبان آخر است، اگر من بخوام فقط حرف بزنم، خوب معلوم که کاری پیش نمی رود. اگر بنا

گذاشتیم که مبارزه کنیم باید اهل مراقبه باشیم، اهل محاسبه باشیم، دگم نباشیم، باید بازنگری کنیم، محاسبه کنیم چقدر روایت داریم که «حاسوا انفسکم» می گوید از ما نیستید اگر در طول شبانه روز خودتان را محاسبه نکنید، محاسبه یعنی چه؟ یعنی ببین چقدر داری دیگه؟! داریم فارغ التحصیل می شویم، چقدر نیرو داریم، چقدر یار جذب کردیم، این قدر همایش، این قدر فعالیت! داریم می رویم، می خوابه بابا! ما ستون این خیمه شدیم، بعدش که رفتیم چی؟ محاسبه کنیم، تجدید نظر کنیم، ارزیابی کنیم، با هم گفتگو کنیم ببینیم چه راهی دارد؟ محاسبه کنیم ببینیم روش هایمان چقدر با سنت رسول هماهنگ است؟ اینطوری بوده حرکت هایشان؟ با

**خدایا به من زیور صالحان و لباس
زینت متقین را بپوشان! این چیست؟
«بسط العدل» من دنبال گسترش
عدالت باشم. «کظم الغیظ» خشمم را
فرو ببرم. «اطفاء النائرة» هر جا
اختلافی می بینم، آتش اختلاف را
خاموش کنم. «ضمن اهل الفرقة»
آنهایی را که می بینم دارند می برند و
جدا می شوند آنها را ضمیمه کنم و
پیوند دهم. «اصلاح ذات البین» آنهایی
که اختلاف دارند را با هم آشتی بدهم.
«افشاء العارفة» خوبی ها را پخش
کنم، بدیها را نکویم، عیبهای دیگران را
بپوشانم. نرم خو باشم، متواضع باشم.**